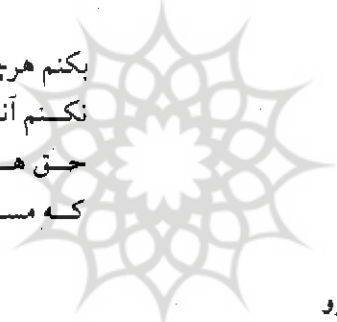


# نگاهی نو به سفرنامه ناصر خسرو



به نام خدا

بکنم هرچه بدانم که در او خیر است  
نکنم آنچه بدانم که نمی دانم  
حق هرکس به کم آزاری بگذارم  
که مسلمانی این است و مسلمانم  
«ناصرخسرو»



نگاهی نو به سفرنامه ناصرخسرو  
تألیف: فیروز منصوری  
ناشر: شرکت انتشارات چاپخش، تهران ۱۳۷۲  
قطع وزیری ۱۷۱ صفحه + ۶۲ صفحه فهرست‌ها و اضافات  
بهاء ۲۵۰ تومان

انسانی و مطالعات فرهنگی  
پژانه جاب علوم انسانی

قبل از شروع به بررسی کتاب «نگاهی نو به سفرنامه ناصرخسرو» ذکر چند توضیح مختصر ضرورت دارد:

- ۱- چون کتاب از هیچ نظامی برخوردار نیست، در بررسی آن هم از نظم معینی نمی توان پیروی کرد. باین لحاظ اگر این نوشته نظم درستی نداشته باشد از خوانندگان قبلاً پوزش می طلبم.
- ۲- مطالبی که مؤلف محترم عنوان می کنند غالباً دارای دو سه جنبه اشتباه آمیز و توهمات شخصی و خلط مبحث های منحرف کننده است و نیز گاهی نکته اصلی آن چیزی از نوع رجزخوانی و اظهار فضل های بی وجه است که تکرار می شود. باتوجه به این جهات در بررسی آن گاهی احتیاج به تکرار مطلب پیدا می شود. از خوانندگان برای تکرارهای بیجا نیز عذر می خواهم.

۳- مؤلف محترم با یک عناد ولجاج آشکار و پی‌گیر، هرجا و بهر مناسبت که پیش آید ناصر خسرو و شاعر بزرگ و ارجمند را مورد عتاب و خطاب و بی‌حرمتی قرار می‌دهد و سفرنامه‌ای را که خود مدعی مجعول بودن آن است تخطئه می‌کند. غافل از اینکه اگر سفرنامه واقعاً مجعول باشد گناهی بر ناصر خسرو نمی‌توان گرفت. شاید بهمین جهت است که در صفحه ۳۴ کتاب «نگاهی نو به...»، نوشته است:

«از این پس هرجا که نام ناصر خسرو برده می‌شود اشاره به سفرنامه است نه

حکیم و شاعر ارجمند قبادیان و نویسنده زادالمسافرین و جامع‌الحکمتین».

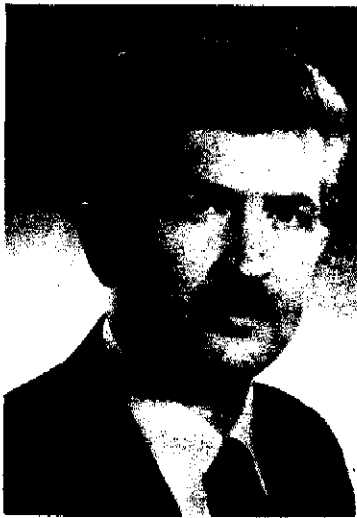
ما از صفحه ۳۶ تا ۸۹ کتاب ایشان، پنجاه مورد را بررسی کردیم. تقریباً هیچ موردی را نیافتیم که بتوان بجای «ناصر خسرو» کلمه «سفرنامه» را گذاشت. چند نمونه برای توجه به موضوع کافی است در صفحه ۳۶ نوشته‌اند: «ناصر خسرو تعیین نمی‌کند که در کجا و نزد چه کسی دبیر بوده است» در صفحه ۳۷ نوشته‌اند: «... معلوم می‌شود دبیری ناصر خسرو سابقه ممتدی داشته است» و باز در همین صفحه ۳۷ نوشته‌اند: «شخصی بنام ناصر خسرو بعنوان دبیر نه تنها در تاریخ بیهقی بلکه در هیچ منبع دیگری تاکنون دیده نشده است.» در صفحه ۵۳: «سفرنامه نویسی» در صفحه ۵۵: «مسافر قبله» در صفحه ۵۶: «شاعر زمانه و ناصر فرزانه» و در صفحه ۶۴: «جهانگردما» خوانندگان با دقت ملاحظه خواهند فرمود که در هیچیک از موارد مذکور بجای «ناصر خسرو» یا عناوین دیگری که آقای مؤلف برای او قائل شده‌اند نمی‌توان کلمه «سفرنامه» را قرار داد و در تمامی پنجاه مورد (از صفحه ۳۶ تا ۸۹) وضع بهمین ترتیب است در نتیجه قسمت‌هایی که انتقاد متوجه شخص ناصر خسرو است از نظر ما، پاسخی ندارد، مگر آنکه ضرورت ایجاب کند.

۴- چون انتقادهایی که بر سفرنامه نوشته‌اند غالباً مکرر و در حدود یکدیگرند<sup>۱</sup> به ذکر چند نمونه آن اکتفا شده است زیرا در غیر اینصورت اگر می‌خواستیم به تمامی آنها پاسخ مناسب بدهیم لازم می‌آمد کتابی اقل از چهار برابر نوشته اصلی تهیه کنیم و چنین کاری نه لازم بود نه مقدور.

۵- در برخی موارد که نقل تمامی سخن مؤلف موجب اطلاع کلام می‌شد از قسمت‌های زائد آن صرف نظر و آن را بصورت خلاصه، با این شرط که به مفهوم و فحوای عبارات لطمه‌ای نزنند، نقل کرده‌ایم ولی جمله‌ها را مثل مؤلف مثله نکرده‌ایم که مقصود خود را آنطور که میل داشته‌ایم از آن استخراج و استنتاج کنیم!

مؤلف محترم کتاب در بیان هدف و مقصد خویش چنین می‌نویسد:<sup>۲</sup>

«دعوی رساله حاضر این است که ناصر خسرو مصنف سفرنامه موجود نیست. با این دعوی طبعاً چنین سؤالی پیش کشیده خواهد شد که مؤلف سفرنامه چه کسی بوده و چه هدف و منظوری از این تألیف داشته است؟ پاسخ این پرسش را به آن موکول می‌کنم که دعوی نگارنده در پیشگاه اهل نظر قبول افتد یا دست‌کم سزاوار توجه شناخته شود.»



دکتر رضا تقفی



تایف: شیرازنغوری

مؤلف محترم در جای دیگر از رساله خود می نویسد:

«حکیم ناصر خسرو قبادیانی، آن مرد دانشمند و شاعر آزاده سفرنامه ننوشته است. این کتاب را بنام او ساخته و از شهرت وی سوء استفاده کرده اند تا تحریفات تاریخی و مطالب نادرست را موثق و معتبر قلمداد نمایند. (صفحه ۱۹ کتاب نگاهی نو...)»

و نیز در پیشگفتار کتاب خود چنین مرقوم فرموده اند:

«سفرنامه‌ای که هم اکنون در دست همگان قرار گرفته و چندین بار تجدید چاپ شده است مبتنی بر دو نسخه خطی است که در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می شود. خاورشناس نامی شارل شفر نخستین بار آن را در سال ۱۸۸۱ میلادی چاپ کرد. تاریخ تحریر نسخه‌های مورد استفاده شفر سالهای ۱۸۷۴ و ۱۸۷۷ است و نشان می دهد که این هر دو نسخه در هند قلمی شده و از رسم الخط غلط و املائی نادرست کلمات و قرآینی دیگر این «گمان» حاصل می شود که نویسندگان نسخ مزبور از فارغ التحصیلان مؤسسات آموزشی کمپانی هند شرقی بوده اند (پیشگفتار کتاب نگاهی نو، صفحه ۴)»

«متن سفرنامه اخیر و حاضر با دو نوشته قبلی فرق کلی و غیر قابل مقایسه دارد و این یکی باقتضای زمان داستان بندی شده و با مهارت خاصی تدوین یافته است.»  
صفحات ۴ و ۵ پیشگفتاره

نویسنده‌نگاهی نو به سفرنامه ناصرخسرو، در فصل پایانی کتاب خود بنام «فرجام سخن»، نیز مطالبی در تأیید گفتارها و عقاید خویش نسبت به مندرجات سفرنامه آورده و خاطر نشان کرده است که:

«دول استعمارگر تا قرن هجدهم به قوای نظامی کشورها حمله و آنان را به مستعمره خود تبدیل می‌کردند ولی از آن زمان به بعد قدرتمندان غربی فرهنگ ملت‌ها را مورد حمله قرار می‌دهند. جرج سوم پادشاه انگلیس به سفیر خود، سرگور اوزلی، در دربار ایران، دستور می‌دهد: کلیه کتب خطی حوزه مأموریت خود را بخرید و برای ما بفرستید.»

همچنین افزوده است:

«تجاوز فرهنگی از تجاوز نظامی مهیب‌تر است. یکی از شگردهای دشمنان ما نوشتن تاریخهای جعلی و کتابهای ساختگی و تحریف رویدادها و تحریب سنن و عقاید ملی و تعویض اعلام جغرافیائی و الحاق مطالب نادرست به کتابهای مشهور است. اینکه در سفرنامه ناصرخسرو از المستنصر بالله آنهمه ستایش شده بخاطر شهرت دادن و موجه نشان دادن کارهای تاریخی اسماعیلیان بوده است. ضمناً در سفرنامه با اصطلاح جدید «شط‌العرب» و توصیف انگلیسی پسند آن آشنا می‌شوید که در چهار مورد یاد شده است.»

بالاخره مؤلف محترم کتاب خود را با عبارات زیر پایان می‌بخشد:

«ناگفته نماند که نخستین کسی که از نوشته‌های سفرنامه ناصرخسرو بعنوان مأخذ استفاده کرده است، لُرد کرزن است. آ» (صفحه ۱۷۱ کتاب نگاه‌های نو) «چنین است نظرگاهها و اهداف کلی سفرنامه پرداز که با منافع و مقاصد انگلستان رابطه مستقیم دارد. وجود نسخه‌های خطی با تاریخهای خارجی (میلادی) و رسم الخطهای کاتبان هندی نیز احتمال دست داشتن کمپانی هند شرقی را در ساختن و پرداختن سفرنامه قوت می‌بخشد واللّه اعلم بالصواب.»

از مجموع این چند قسمت که از کتاب «نگاهی نو به سفرنامه ناصرخسرو» نقل شد کاملاً روشن می‌شود که مراد و مقصود نویسنده از تألیف این کتاب چه بوده است. مؤلف می‌گوید:

«برای اثبات مدعای خود سفرنامه ناصرخسرو را با دقت مطالعه کرده و مطالب آن را جزء به جزء با اتکا به معلومات تاریخی خود به محک زده و سنجیده و یا استفاده از اطلاعات تاریخی به آزمایشی در بازنگری این اثر مبادرت جسته است و حاصل زحمات خود را بصورت این رساله در معرض قضاوت و ارزیابی محققان و خوانندگان گذارده است.»

مؤلف محترم کتاب خود را در هجده عنوان تدوین کرده و هر یک از عنوان‌ها تقریباً در حکم یک

فصل است که از عنوان «پیشگفتار» شروع و به عنوان «فرجام سخن» ختم می‌شود. اما خواننده نباید تصور کند که این عناوین، توالی منطقی دارند یا عناوین فرعی تابع عنوان اصلی هستند ابتدا! و باین دلیل می‌توان گفت که مؤلف محترم از اصول تبویب و تدوین کتاب اطلاع چندانی نداشته است. هر مطلبی را که به نظرش رسیده در هر جا که دلش خواسته جا داده و درباره هر موضوعی که اتفاقاً پیش آمده، همانجا بحث کرده است. مثلاً در صفحه اول کتاب خود زیر عنوان «پیشگفتار» نوشته است:

نخستین منبع و اثر مکتوب که به سیر و سیاحت ناصر خسرو اشارت کرده مجموعه‌ای است خطی شامل منتخبات اشعار معزّی و چند شاعر دیگر منجمله شاه ناصر خسرو به شماره ۱۳۲ در کتابخانه دیوان هند که تاریخ ۷۱۴ دارد، در بخش نهانی این مجموعه قبل از درج اشعار ناصر خسرو درباره او چنین نوشته شده است: «حکیم فاضل بارع زاهد سالک...»

اما خوانندگان توجه داشته باشند که این مجموعه مورخ ۷۱۴ نه تنها نخستین اثر مکتوب درباره سیر و سیاحت ناصر خسرو نیست بلکه بعقل نقل مطالب مجعول خارج از عقل<sup>۵</sup>، بی‌ارزش و خالی از اعتبار هم هست. از کتابهایی که قبل از سال ۷۱۴ تألیف شده و نامی از سفرنامه ناصر خسرو برده‌اند می‌توان صیرفاً از باب نمونه به این سه کتاب اشاره کرد: ۱- جهان‌نامه اثر محمدبن نجیب بکران تألیف بسال ۶۰۵ هجری. ۲- آثار البلاد قزوینی که در سال ۶۷۴ نوشته شده است. ۳- جامع‌التواریخ رشیدی تألیف حدود ۷۱۰ هجری. پس ملاحظه می‌شود که جنگ مورخ ۷۱۴ نه تنها نخستین منبع و اثر مکتوب که به سیر و سیاحت ناصر خسرو اشارت کرده، نیست بلکه جزء نخستین منابع هم محسوب نمی‌شود و این اظهار عقیده، بی‌اساس و در نتیجه بی‌ارزش است. در صفحه بعد مؤلف نوشته است:

«نزدیک به ششصد سال بر این نوشته غبار فراموشی نشست تا اینکه در سال ۱۲۸۰ هجری دیوان ناصر خسرو در تبریز چاپ سنگی شد و در آن ده صفحه به شرح حال ناصر خسرو اختصاص یافت. مقدمه و سرآغاز آن کتاب بدین قرار است.»

پس از این مؤلف محترم در حدود دو صفحه از مزخرفات و اباطیل آن سرگذشت ساختگی را بعنوان شرح حال ناصر خسرو نقل و در حاشیه اضافه کرده‌اند که برای مزید اطلاع، نمونه عکسی ده صفحه مقدمه مذکور را جزو ضمایم این کتاب تقدیم می‌دارد.

اینکه مؤلف گاهی نو می‌نویسد: نزدیک به ششصد سال بر این... الخ این سخن بکلی بی‌اساس و دروغ محض است زیرا گذشته از اینکه مؤلف محترم به منابع تحقیق در احوال ناصر خسرو آشنائی یافته، مقدمه آقای تقی‌زاده را بر دیوان چاپ تهران ۱۳۰۴-۱۳۰۷ این شاعر مشاهده کرده و بخصوص به صفحه «سد = ۶۴» آن مقدمه مراجعه کرده و دیده است که در آنجا پیش از سی کتاب و رساله و تذکره قدیم و جدید تحت عنوان کتب و مآخذ تحقیق درباره آثار و زندگی و احوال ناصر خسرو به زبان فارسی و عربی و پیش از چهارده کتاب و نشریه و گزارش بنه زبانهای

آلمانی و فرانسوی و انگلیسی درباره ناصر خسرو و آثارش معرفی شده است. از اینها گذشته مؤلف محترم می‌داند که جغرافیای حافظ‌ابرو تألیف حدود ۷۸۸ هجری و خلاصه‌الاشعار تقی کاشی و هفت اقلیم امین احمد رازی و آتشکده لطفعلی بیگ آذر و تاریخ معروف حبیب السیر خواندمیر که در قرن دهم تالیف شده، همگی حاوی مطالب و توضیحات مفصل درباره سفرنامه و زندگی نویسنده‌اش می‌باشند و بهیچوجه در مدت ششصدسال سکوتی صورت نگرفته تا بر هنرنمایی «جنگ موزخ» ۷۱۴ غبار فراموشی بنشیند. کلیه کسانی که درباره تاریخ شعر و ادبیات ایران کتابی نوشته یا نسبت به شعرا و نویسندگان اظهارنظری کرده‌اند، درباره ناصر خسرو و آثار او هم سخن گفته و حکیم و ادیب و شاعر گرانقدر ایران را شناسانده‌اند و بهیچوجه من‌الوجه درباره او سکوت نکرده‌اند. پس این سخن مؤلف درباره ششصدسال سکوت کتب و دانشمندان در مورد ناصر خسرو و سفرنامه‌اش بکلی بیجا و خالی از واقعیت و نوعی کتمان حقیقت است و در ساحت تحقیقات علمی کمترین ارزشی ندارد. بعد از اظهارنظر درباره سکوت ششصدساله که مردود شناخته شد، مؤلف محترم باز مقداری از شرح حال کذا ما کذا را نقل و ضمن حذف قسمتی از آن برای جلوگیری از برملا شدن حقیقت می‌فرمایند:

«درباره شخصیت ناصر خسرو افسانه‌های بسیار پدید آمده است و مأخذ این افسانه‌ها غالباً شرح حال ساختگی و بی‌اساس اوست که در آغاز دیوان چاپ تبریز وی به طبع رسیده است.»

عجیب است با آنکه مؤلف محترم خود اذعان دارند که مأخذ افسانه‌های زیاد درباره ناصر خسرو، همین رساله شرح حال است و کلیه نویسندگان بخصوص مستشرقان نامدار مانند براون و ایزه و برتلس بر این شرح حال ساختگی خط بطلان کشیده‌اند بخصوص آقای تقی‌زاده درباره آن نوشته است: «صحت وجود رساله «سرگذشت شخصی» منسوب به خود ناصر خسرو، کاملاً ضعیف و مشکوک و بلکه قسمت بزرگی از آن که پر از افسانه‌های جن و طلسم و تسخیر است و یا خلط اشخاص و ازمه و مملو از تناقضات تاریخی است، «قطعی البطلان» است. این ترجمه حال پر است از اغلاط تاریخی و خرافات و اسنادات بعید از عقل و عادت» حتی خود نویسنده (احتمالاً جاعل) رساله در پایان آن می‌نویسد: «... رساله که بر احوال خود نوشته هر چند فهمیدن پاره‌ای مراتب این رساله خالی از اشکالی نیست یحتمل که بعضی از کنایه باشد.» با تمام این احوال آقای فیروز منصوری در اولین صفحات کتاب خود قطعات کوتاه و بلند از این رساله را نقل و بالاخره متن کامل آن را که بصورت چاپ سنگی و با خط نستعلیق بوده (لابد تیعناً و تبرکاً) کلیشه و به صفحات پایانی کتاب خود الحاق کرده‌اند. رساله‌ای که ناصر خسرو بزرگ و شاعر طراز اول زبان فارسی را که در تمامی عمر یک بیت مدح کسی را ن گفته و قدمی از جاده عفاف و اخلاق خارج نشده، عاشق پسر پادشاه معرفی می‌کند و وامی‌دارد که برای معشوق اینچنین دوبیتی عاشقانه بسراید:

بمعشوق تو را بیادگار آوردیم  
بر خاک تو عجز و انکسار آوردیم

ناگاه غمت در دل ما کرد نزول جان پیش رهش بهر نثار آوردیم.

پنهان نکنم که نقل این شرح حال معمول و مشتمل کننده کلثوم‌ننه‌ای، مراد حسن نیت مؤلف نگاهی نو... نسبت به شاعر بزرگ ایران به شک انداخت (اگرچه این شک با پیشرفت مطالعه کتاب هر لحظه صورت واقعیت بخود می‌گرفت.) از این لحاظ از خود پرسیدم: واقعاً حیف نیست که انسان براساس یک توهم صرف، با افتخارات و بزرگان کشور خود اینچنین رفتار کند؟ یا بگمان اینکه سفرنامه را دیگران نوشته یا دستکاری کرده‌اند با نویسنده اصلی آن باین ترتیب برخورد نماید؟! اصولاً مؤلف محترم نگاهی نو به چه مناسبت و برای چه مقصودی این ترهات و باطیلی را که نام شرح حال گرفته بعنوان سرگذشت ناصر خسرو و در چند جای کتاب خود نقل کرده‌اند؟ کدام انصاف و عدالت روحی و وجدان اجتماعی اجازه می‌دهد که انسان یک زندگی سراپا جهاد و مبارزه قدمی و قلمی در راه حفظ اصول و معتقدات اخلاقی و مذهبی را اینچنین با طنزها و تمسخرهای جاهلانه مورد شک قرار دهد؟ اگر ایشان به شرح حال ناصر خسرو احتیاج داشتند می‌توانستند مثلاً به مقدمه دیوان چاپ ۱۳۰۴-۱۳۰۷ تهران که بهترین و جامع‌ترین و در عین حال دقیق‌ترین ترجمه احوال ناصر خسرو است مراجعه کنند و اگر به آن علاقه و اعتقاد نداشتند می‌توانستند به مقدمه سفرنامه چاپ برلین نوشته آقای غنی‌زاده یا مقدمه سفرنامه چاپ انجمن آثار ملی تهران که بقلم آقای دکتر دبیرسیاقی است رجوع و از آنها استفاده کنند و در غیر این صورتها، یادنامه ناصر خسرو را که چاپ دانشگاه فردوسی مشهد است و در اختیار داشتند، مورد بهره‌برداری قرار دهند. بهر حال اگر قصد «فقط» نقل شرح حال ناصر خسرو بود همه راهها برای ایشان باز بود حتی استفاده از کتب تاریخ ادبیات (اعم از آثار مستشرقان یا ایرانیان) هم کار بسیار آسانی بود. مثلاً چه عیبی داشت که به تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر صفا رجوع و از آن استفاده می‌کردند؟ اما واقعاً معلوم نیست چرا مؤلف محترم کلیه این راهها را کنار گذاشته و به رساله سرگذشت معمول و ساختگی منسوب به خود ناصر خسرو که جعلی و از من در آری بودنش روشتر از روز است، مراجعه کرده‌اند؟ این سؤالی است که مؤلف محترم، پاسخ آن را باید به خود و خوانندگان کتابش بدهد. بویژه که این رساله ده صفحه‌ای مجموعه‌ای است از انواع دروغها و تهمت‌ها و سخنان بی‌سروته و اهانت‌آمیز و باطیل مستهجن و جلالت‌های رنگارنگ و سحر و جادو و رفت و آمد اجنه و پریان، چنانکه مطالب این رساله در واقع کفر محض است و نه تنها شایسته کوچکترین اعتنا نیست بلکه نقل آن اهانتی است به ساحت مقدس شاعر بزرگ و حکیم گرانقدر ما. حتی برای کسی که بخواهد سفرنامه او را مورد تردید و تخطئه قرار دهد نقل این شرح حال گناهی است بزرگ و نابخشودنی. مؤلف محترم نوشته‌اند:

«چون سفرنامه چاپ شفر کمتر از ده سال با نگارش نسخه‌های مورد استفاده فاصله زمانی دارد و نسخه خطی قدیمتر تاکنون پیدا نشده و نسخه‌ای که اساس چاپ شفر بوده مشهور نیست و در تذکره‌ها و مراجع نیز یادی از سفرنامه حاضر دیده

نمی‌شود و محققان مانند دکتر صدیقی و احمد آتش و دخویه و پروفیسور هامیلتون گیب به بعضی از نوشته‌های سفرنامه حاضر خرده گرفته‌اند، بویژه آقای دکتر دبیرسیاقی ضمن تحشیه و تعلیقات ممتع و مفیدی که بر سفرنامه نوشته‌اند ایراد و اشتباهات آن را نیز مرقوم فرموده‌اند با ملاحظه این معانی، صحت و اعتبار مندرجاتی از سفرنامه حاضر چندان شایسته اعتماد به نظر نمی‌رسد.

از خواننده محترم خواهش می‌کنم یک بار دیگر یا هرچند بار دیگر که لازم می‌دانند این عبارت را بخوانند. ببینند آیا معنای روشنی دستگیرشان می‌شود یا نه؟ از این پنج شش عیبی که برشمرده‌اند مثل پیدا نشدن نسخه قدیمتر و فاصله کمتر از ده سال چاپ شفر با نسخه‌های مورد استفاده و مشهور نبودن نسخه اساس چاپ شفر و... کدامیک از این معایب موجب می‌شود که مؤلف محترم بتواند باتکاه آن بگوید: این سفرنامه که امروز روبروی ماست جعلی است؟ اشکال یاد نکردن تذکرها از سفرنامه را در قسمت‌های قبلی این نوشته ثابت کردیم که بکلی بی‌اساس است و خود آقای مؤلف محترم بخوبی به این نکته واقف است بخصوص به منابع آقای تقی‌زاده در مقدمه دیوان! اما اینکه نوشته‌اند: «چون دانشمندان بر بعضی از نوشته‌های سفرنامه خرده گرفته‌اند صحت و اعتبار مندرجاتی از سفرنامه حاضر چندان شایسته اعتماد بنظر نمی‌رسد.» قبلاً باید از مؤلف محترم سؤال کنیم که این چه نوع جمله‌ای است؟ چه جور عبارتی است؟ «چون عده‌ای بر سفرنامه خرده گرفته‌اند و چه و چه و چه صحت و اعتبارش شایسته اعتماد نیست؟» یعنی چه؟ اگر صحت و اعتبار دارد پس شایسته اعتماد هم هست و اگر صحت و اعتبار ندارد مورد اعتماد هم نیست. بهر حال جمله مؤلف خالی از ضعف تألیف و تعقید معنوی نیست و مفهوم محصلی ندارد.

ضمناً این نتیجه که شما گرفته‌اید با مقدماتش تناسبی ندارد یعنی مقدماتی که چیده‌اید بهیچوجه نتیجه‌ای را که نوشته‌اید، بدست نمی‌دهد. مثلاً مطلق خرده گرفتن چند دانشمند از یک نوشته موجب سقوط صحت و اعتبار کلی آن نوشته نمی‌شود زیرا باید تحقیق و روشن کرد که آن دانشمندان چه گفته‌اند؟ به کدام قسمت از نوشته چه ایرادی گرفته‌اند و اشکالشان چقدر اهمیت و ارزش دارد و بخصوص این نکته که آیا چنین عیب و ایرادی می‌تواند بکلی «وجود» نوشته را زیر سؤال ببرد؟ و به آن عنوان جعلی و ساختگی بدهد؟ یعنی اگر ناصر خسرو در سفرنامه‌اش حکمی داده باشد که بنظر آقای دکتر صدیقی حکم ضعیفی آمده باشد این موضوع بهیچوجه اصل سفرنامه را انکار نمی‌کند و انتساب آن را به حکیم ناصر خسرو از بین نمی‌برد.

کم بودن نسخه‌های خطی یک متن، بویژه متنی مثل سفرنامه ناصر خسرو که سابقه هزار ساله دارد، بهیچوجه دلیل آن نمی‌شود که آن نوشته بوسیله ایادی کمپانی هند شرقی نوشته شده و در بین کشورهای استعمارزده پخش شده است. نوشته‌اید: «نسخه اساس چاپ شفر «مشهور» نیست. مگر نسخه خطی باید مشهور باشد؟ چه نوع شهرتی؟ منظورتان چیست؟ مگر نسخه شاهنامه‌ای را که در فلورانس بود و بعدها اساس چاپ آقای دکتر خالقی مطلق قرار گرفت، تاده سال پیش کسی



می‌شناخت؟ یا شهرت داشت؟ آقای مؤلف محترم باید بدانند که این ایرادات و اشکالات هیچکدام به درد اثبات مدّعی ایشان نمی‌خورد زیرا هرکدامشان مصداق دقیق ایراد نیشغولی است و از لحاظ استدلال فاقد ارزش است. اما اینکه نوشته‌اند: «در تذکره‌ها یادی از سفرنامه نشده است» این عبارت که بنظر شاه‌دلیل مؤلف محترم می‌رسد و حالت بیعت ترجیح‌بند را در نوشته ایشان یافته، در واقع ایراد نیست بلکه چشم بر حقایق موجود بستن و منکر واقعیات شدن است و چون در صفحات قبل مرود بودن آن مکرراً ثابت گردید، تکرار آن ضرورت ندارد.

مؤلف محترم از قول ملک‌الشعرا بهار در سبک‌شناسی<sup>۷</sup> نقل می‌کنند که:

«ناصر خسرو با اینکه سفرنامه را قبل از زادالمسافرین نوشته است معذالک

تحریر کتاب دوم او کهنه‌تر از کتاب نخستین بنظر می‌رسد معلوم نیست چرا؟»

مؤلف عبارات استاد بهار را ناقص نقل کرده است یعنی بقیه عبارت بهار را که علت اختلاف و تفاوت انشاء این دو کتاب را بیان کرده، نقل نکرده تا اصالت سفرنامه را مشکوک جلوه دهد. چون اصل سؤال این است: «با اینکه سفرنامه را قبل از زادالمسافرین نوشته ولی انشاء زادالمسافرین کهنه‌تر از سفرنامه و به عصر اول نزدیکتر است، معلوم نیست چرا؟ مگر اینکه تصوّر کنیم مخصوصاً سفرنامه را سهلتر و روان‌تر از زادالمسافرین تحریر کرده است.» البته تصوّر استاد بهار در مورد اینکه سفرنامه «مخصوصاً» سهلتر نوشته شده معلول این واقعیت است که همیشه سفرنامه کتابی است تقریباً همگانی که طبقات مختلف مردم آن را می‌خوانند باین دلیل باید آسان‌تر و بفهم عموم نزدیکتر باشد تا همه بر راحتی آن را بخوانند و مشکل بودن زادالمسافرین بعلمت موضوع فلسفی آن است و برای گروه خاصی نوشته شده که از آن به «اهل اصطلاح» تعبیر می‌کنند. مؤلف عمداً عبارات بعد از «معلوم نیست چرا» را نقل نکرده‌اند تا بخیال خودشان «مسئله» ای را که برای نگارش سفرنامه مطرح کرده‌اند، باقی بماند. غافل از اینکه انشاء سفرنامه کهنه‌تر از زادالمسافرین باشد یا نوتر، از یک قرن بیشتر نمی‌توان آن را پس و پیش برد و چنانکه استاد بهار می‌گوید سفرنامه متعلق به سبک و شیوه دوره اول غزنوی است و کتابی نیست که هر بی‌سروپای بی‌نام و نشانی بتواند آن را بسازد. بعبارت دیگر نوشتن این نثر در خشان و پاکیزه، نه تنها از عهده شاگردان کمپانی هند شرقی بر نمی‌آید بلکه استادان آنها نیز از نوشتن چنین نثری عاجز خواهند بود. شما هر قدر از سبک‌شناسی استاد بهار سند بیاورید نمی‌توانید سبک سفرنامه را به قرن نوزدهم میلادی منتقل کنید ولو اینکه سندها را بتر و ناقص نقل کنید چنانکه کرده‌اید. اصولاً مؤلف محترم بعلمت نداشتن آشنائی کافی در مسائل مربوط به «سبک نثر فارسی» به این واقعیت روشن و زنده توجه نکرده‌اند که سفرنامه ارزشش باین نیست که عمق چاه گناباد و طبرس را چهارصد متر بنویسد یا هفتصد متر، یا سنگ شفاف خانه کعبه را ببلق بنویسد یا مرمر! یا فاصله شهرها را با یک سرعت ثابت بییماید یا نه! ارزش سفرنامه به انشاء متین و استوار و در عین حال دلپذیری است که از قلم یک «شاعر درجه اول زبان فارسی» در هزار سال پیش تراوش کرده و امروز بدست ما رسیده است. آیا بهتر نبود مؤلف محترم ایرادهائی می‌گرفتند که

منتهی به نفی کئی سفرنامه نشود؟ و کتابی به این ارزش و اهمیت بدست مبارک ایشان مَهر «جعلی بودن» نخورد؟ ما قبول می‌کنیم که کتابی احتمالاً اشکالاتی داشته باشد یا بعضی مطالب و عباراتش خطا و نادرست باشد ولی تذکار این خطاها راه دارد و برای نقد و سنجش آن باید اسلوب صحیح بکار گرفته شود. با تعدادی معدود اشکالات توهمی نمی‌توان کتابی را از صفحه روزگار محو کرد یا با انتساب آن بمقامات استعماری، ارزش آن را یکلی از بین بُرد. بخصوص کتابی در حد سفرنامه که سند ارزش و قدر و اعتبارش همراه خودش است، داخل در کلمات و انشاء و سبک و اسلوبش است اصولاً ارزش سفرنامه ناصرخسرو چیزی نیست که بشود آن را انکار کرد یا مورد شک قرار داد!

آیا کسی می‌تواند بصرف خیالیافی بگوید: تاریخ بیهقی را شاگردان دانشگاه مشهد نوشته‌اند؟<sup>۴</sup> در سراسر مجموعه یادنامه ناصرخسرو چاپ دانشگاه فردوسی مشهد یک نفر از گروه استادان شرکت کننده در کنگره جهانی ناصرخسرو، چنین سخنی را که مؤلف محترم مدعی شده، نگفته است. ایشان به این نکته توجه نکرده‌اند که آنچه در سفرنامه قابل ساختن و جعل کردن نیست شیوه نگارش و سبک و اسلوب نثر آن است. و این بی‌توجهی از طرز ورود در میث «شیوه نگارش سفرنامه و نکات ادبی آن» بخوبی آشکار است. نخستین عبارات ایشان ذیل این فصل چنین است:

«سفرنامه ناصرخسرو با مهارت خاصی تنظیم یافته و در تهیه آن از الکامل این اثیر در مطالب تاریخی استفاده شده است...»

دو مطلب در این عبارت هست یکی اینکه: سفرنامه با مهارت خاصی تنظیم یافته است. این جمله یعنی چه؟ کتابی با مهارت خاص تنظیم یافته به چه معنی است؟ هر کتابی می‌تواند با مهارت خاص تنظیم شده باشد. این عبارت هیچ امتیازی برای کتاب و نویسنده‌اش نمی‌آورد. چنانکه هیچ امتیازی را هم از آن سلب نمی‌کند یعنی در واقع این عبارت بی‌معنی و بی‌ارزش است چون هیچ مفهوم روشن و معنی منجزی ندارد و اگر مؤلف محترم آن را نمی‌نوشتند هم فرقی نمی‌کرد. مطلب دوم اینکه «در مطالب تاریخی از الکامل این اثیر استفاده شده است». مگر سفرنامه کتاب تاریخ است؟ مگر سبک نگارش یک کتاب فارسی را می‌توان با کتابی که به زبان عربی نوشته شده مقایسه کرد؟ این نکات نشان می‌دهد که مؤلف محترم در موضوع شناخت سبک بخصوص در نثر فارسی، تا حدود زیادی راجل‌اند و هر قدر اطلاعاتشان مثلاً در باب «آبیاری و سدسازی و احتمالاً قنات و کاریز» در حد تخصص و در باب شیشه‌سازی یا معماری و امثال آن در حد فوق تخصص است، آگاهی‌شان در موضوع «نثر فارسی» و سبکهای مختلف و متنوع آن، کم و معلوماتشان در این باب ناچیز است و این موضوع قطعاً معلول آن است که این نوع مطالب رشته مطالعات و تحصیلات ایشان نبوده است و ایشان با پای پیاده در این وادی گام برداشته‌اند و الا هیچکس حاضر نمی‌شود سبک نثر یک کتاب فارسی را که موضوع آن هم از تاریخ جداست با یک کتاب تاریخ که به زبان عربی است مقایسه کند.

مطلب دیگری که ذیل عنوان «آئین نگارش سفرنامه...» نوشته‌اند این است:

«همچنین موادی از قصاید دیوان ناصرخسرو بصورت نثر در این کتاب آمده

است.»

اولاً آوردن موادی از قصاید دیوان حکیم در سفرنامه، هیچ ربطی به سبک سفرنامه ندارد ثانیاً این موضوع می‌تواند دلیل این باشد که گوینده اشعار دیوان و نویسنده مطالب سفرنامه شخص واحدی است چنانکه مرحوم تقی‌زاده در صفحه نب مقدمه عالی خود بر دیوان ناصرخسرو نوشته است: «توافق تامّ خیلی از مندرجات سفرنامه با اشعار دیوان یکی از دلائل وحدت مؤلف و ناظم است.» لابد جناب منصوری توجه دارند که مفهوم وحدت نویسنده سفرنامه و گوینده اشعار این است که: اگر سفرنامه جعلی است پس دیوان هم جعلی است. مؤلف محترم گاهی نو... حتماً این واقعیت را بخوبی درمی‌یابند. پس همانطور که دیوان اشعار ناصرخسرو جعلی و ساختگی نیست سفرنامه این شاعر بزرگ هم نمی‌تواند جعلی و ساختگی باشد.

آقای مؤلف نکته دیگری مربوط به شیوه نگارش سفرنامه نوشته‌اند که چنین است:

«از حیث شیوه نگارش تاریخ بیهقی بیشتر مورد نظر بوده و بعضی لغات و عبارات آن عیناً در سفرنامه بکار رفته است مثلاً قدیمترین منبعی که واژه مشاھرہ را بکار برده تاریخ بیهقی است. در سفرنامه چهار بار این لفظ بکار رفته است.»

ارتباط سبک سفرنامه با تاریخ بیهقی نیز ناشی از همان عدم شناخت کافی سبکهاست که مؤلف محترم سخت گرفتار آند. در این مورد بهتر است نظر آقای دکتر دبیرسیاقی را که احتمالاً برای نویسنده نگاهى نو، قابل قبول تر است، اینجا نقل کنیم: ایشان در مقدمه سفرنامه‌ای که خودشان تصحیح و در سلسله انتشارات انجمن آثار ملی چاپ کرده‌اند چنین نوشته‌اند: «سفرنامه دوگونه ارزش دارد یکی ادبی و دیگری اجتماعی. از لحاظ ادبی این کتاب یکی از نمونه‌های ارزنده نثر قرن پنجم هجری است و نشان دهنده اثری با همه خصوصیات سبکی آن قرن، لغات آن چه تازی و چه پارسی در حد اعتدال و تراش خورده و کافی برای ادای مقصود است و جمله‌ها در حد رسائی است و در مقام قیاس با تاریخ بیهقی، تعبیرات پیچیده ندارد و متأثر از جمله‌بندی زبان عرب نیست، روان و بی‌پیرایه است، معانی همه لباسی یکدست از الفاظ به تن دارند و وافی به مقصودند.» غالب کسانی که با متون نثر فارسی و سبک آنها آشنائی دارند می‌دانند که بیهقی روانی سفرنامه را ندارد و بعضی خصایص نثر عربی و اسلوب جمله‌بندی آن زبان، در بیهقی دیده می‌شود مانند بکار بردن مفعول مطلق بعد زیاد که سفرنامه فاقد آن است. با آنکه این دو نثر از حیث زمان در عصری واحد تکوین یافته‌اند از حیث اسلوب شبیه یکدیگر نیستند. شاید در طبقه‌بندی نثر فارسی برای سفرنامه بتوان ممیزات مشخصی پیدا کرد ولی بهر حال نثری است بی‌پیرایه و متناسب به دوره اول نثر فارسی. آقای دکتر مهدی درخشان درباره سبک ناصرخسرو در سفرنامه مقاله مفصّلی نوشته و آن را در یادنامه ناصرخسرو (مجموعه مقالات دانشمندان بمناسبت کنگره جهانی ناصرخسرو) صفحه ۱۹۴ به بعد به چاپ رسانده‌اند. این مقاله را مؤلف محترم گاهی نو به سفرنامه... دیده ولی یک کلمه از آن در کتاب خویش نقل نکرده‌اند. تنها چیزی که به خیال خودشان راجع به سبک نگارش سفرنامه

نوشته‌اند همان نکته است که «قدیمترین منبعی که واژه مشاهره را بکار برده تاریخ بیهقی است. در سفرنامه چهار بار این لفظ بکار رفته است.» با چون عبارت «این فصل بدان آوردم تا خوانندگان بدانند» در هر دو کتاب آمده پس سفرنامه از روی بیهقی تقلید شده است در حالی که چنین نیست یعنی آن مقدمات این نتیجه را بدست نمی‌دهد با اشتراک یک یادو یا حتی ده لغت هم نمی‌توان گفت یکی از این دو کتاب از روی دیگری نوشته شده است. بکار بردن یک عبارت در دو کتاب نیز دلیل وحدت سبک آنها و تقلید آنها از یکدیگر نمی‌شود. بعلاوه مقایسه سال تولد و وفات این دو مرد بزرگ و سال نگارش کتابهاشان بخوبی نشان میدهد که امکان تقلید سفرنامه از تاریخ بیهقی بهیچوجه من‌الوجه، وجود نداشته زیرا بیهقی در سال ۳۸۵ تولد و در سال ۴۷۹ وفات یافته است. ناصرخسرو در ۳۹۴ هجری بدنیا آمده و در سال ۴۸۱ از دنیا رفته است. بیهقی تاریخ خود را در ۴۴۸ شروع کرده و تا ۴۵۱ تمام کرده است.<sup>۱</sup> ناصرخسرو سفرنامه خود را از ابتداء سفر یعنی سہال ۴۳۷ شروع کرده و در سال ۴۴۴ خاتمه داده است. قطعاً خوانندگان توجه می‌فرمایند که کتابی که نوشتنش در ۴۴۴ خاتمه یافته نمی‌تواند از کتابی که نوشتنش در ۴۴۸ شروع خواهد شد تقلید کند. یعنی سفرنامه‌ای که در ۴۴۴ نوشتنش تمام شده چگونه می‌تواند از کتابی که هنوز بوجود نیامده در سبک و شیوه تبعیت کند؟ مگر اینکه چشم‌پندی شده باشد یا ناصرخسرو از علم غیب بتواند بفهمد که در چهارسال بعد کتابی بوجود خواهد آمد که دارای چنان سبکی خواهد بود و او باید از سبک آن پیروی کند که این فرض هم با اختلاف سبک این دو کتاب خودبخود متنفی است.

مؤلف محترم بخیال خود از مقوله سبک نکته دیگری را یادآور شده‌اند که این است:

«آنچه در سفرنامه بیشتر ذوق را می‌زند<sup>۱</sup> تکرار افعال و اسماء و ضمائر است»

و بعد چند مثال از تکرار فعل نقل کرده‌اند عجیب است! خصوصیتی از سبک نثر سفرنامه که مورد تحسین همه ادبا و بزرگان سخن سنج قرار گرفته نزد مؤلف محترم جزء معایب شمرده شده است. نه بقصد مقایسه بلکه صرفاً برای یادآوری باطّلاع می‌رساند که تکرار، یکی از صفات برجسته نثر قرآن کریم است. در نثر دوره اول و حتی شعر آن دوران تکرار فعل جزء محسنات بزرگ شمرده می‌شد. زیرا موجب کوتاهی جمله‌ها و در نتیجه سهولت مفهوم و روشنی معانی آنها می‌گردیده است. البته هیچ بعید نیست که کسانی از تکرار فعل خوششان نیاید ولی این خصیصه برای فارسی زبانان بویژه اهل خراسان قدیم بسیار هم مطبوع بوده است چنانکه از قصیده معروف رودکی: «مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود - نبود دندان لابل چراغ تابان بود - سپید سیم روده بود و در و مرجان بود - ستاره سحری بود و قطره باران بود» همیشه بصورت قصیده‌ای هنری یاد و آن را با علاقه حفظ می‌کنند و می‌خوانند. بهر حال اگر برای شما خوش آیند نیست گناه آن را نمی‌توان به گردن کسی نهاد. اما نکته‌ای که در عنوان «شیوه نگارش سفرنامه و...» بایستی روشن می‌شد ارتباط آن با جعلی و ساختگی بودن سفرنامه بود که از نظر مؤلف متأسفانه به اثبات نرسید زیرا اگر شبهه را قوی بگیریم و بگوئیم سفرنامه از بیهقی تقلید کرده و لغت‌ها و تعبیرات او را (خدای ناکرده) کیش رفته است باز هم

این موضوع ادنی ارتباطی به این ندارد که اشیا گردان کمپانی هند شرقی، سفرنامه را جعل کرده‌اند. کتابی که طی ده قرن مورد بحث و گفتگو و فحص و جستجوی شعرا و تذکره‌نویسان و تاریخ‌نگاران طراز اول قرار داشته و صدور آن را از جانب شاعر گرانقدری مثل ناصر خسرو، تصدیق داشته‌اند چگونه ممکن است یکمتر تبه در اواخر قرن نوزدهم بوسیله اهالی هند جعل شود؟؟

نویسنده محترم هر چه توانسته‌اند از لغات مشترک بین دو کتاب شاهد آورده‌اند. البته این اشتراک لغات دو سه مورد بیشتر نیست بقیه مطالب صفحه پرکن است که فقط یکی از نمونه‌های آن را اینجا نقل می‌کنیم:

«در سفرنامه از ظرف و مظروف‌هایی سخن می‌رود که در منابع دیگر دیده نمی‌شود مانند پرکردن روغن زیتون در چاه‌ها و قرار دادن عسل در خیک‌ها... ص ۳۵ و ۱۰۱»

آیا بنظر خوانندگان «پرکردن روغن زیتون در چاه یا ریختن عسل در خیک» ربطی به موضوع سبک نگارش دارد؟ یا چون ظرف و مظروف‌ها در کتابی پیشکل مخصوص است این مطلب ارتباطی به معمول بودن آن کتاب دارد؟ اینکه در ابتدای این نوشته یادآور شدیم که موضوعات مندرج در ذیل عناوین با خود عناوین، در کتاب مستطاب «نگاهی نو به سفرنامه ناصر خسرو» هیچ ارتباطی ندارند از این جهت بود.

بالاخره مؤلف محترم در پایان عنوان «شیوه و سبک نگارش سفرنامه می‌نویسد:

«سفرنامه با این عبارات پایان می‌پذیرد<sup>۱۱</sup>: «و این سرگذشت آنچه دیده بودم به راستی شرح دادم و بعضی که به روایتها شنیدم، اگر در آنجا خلاقی باشد خوانندگان از این ضعیف ندانند<sup>۱۲</sup> و مؤاخذت و نکوهش نکنند و اگر ایزد سبحانه و تعالی توفیق دهد چون سفر طرف مشرق کرده شود آنچه مشاهده افتد با این ضم کرده شود ان شاء الله تعالی و حده العزیز و الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله واصحابه اجمعین».

بعد از این عبارات پایانی سفرنامه که مؤلف محترم ناقص نقل کرده چنین نوشته است:

«چنین می‌نماید که مؤلف سفرنامه در صحت برخی از روایات مردد است و مسئولیت آنها را بر عهده‌ی روایان می‌افکند».

ملاحظه کنید که مؤلف محترم چگونه صفا و صداقت و صمیمیت نویسنده سفرنامه را سوء تعبیر می‌کند؟! از آنجا که هر خیری محتمل صدق و کذب است، حکیم بزرگ از روی انصاف و معدلت ذهنی، می‌گوید: «اخباری را که خودم نقل کردم براستی شرح دادم و اخباری را که به روایت از دیگران شنیدم، اَلْفَهْدَةُ عَلَی الزَّوای، نه روات را به کذب متسبب می‌کند و نه اظهار تردید نسبت به صدق و کذب آنها، بلکه با جمله‌ای مشروط می‌گوید: «اگر در آنجا خلاقی مشاهده شود مسئولیت آن متوجه من نیست. بامزه اینجاست کسی که این عبارت سفرنامه را بر نویسنده‌اش، خرده می‌گیرد و به او نسبت تردید و دودلی درباره نوشته‌هایش می‌دهد خود در صفحه ۱۶۲ می‌نویسد:

«مواد و مطالب سفرنامه منسوب به ناصر خسرو تا آنجا که مطالعات نگارنده اجازه می‌داد واری و نکاتی درباره آن مطرح شد نمی‌دانم خوانندگان گرامی آراء نویسنده (یعنی مؤلف محترم) را تا چه اندازه خواهند پذیرفت و تأیید خواهند کرد و یا با راقم سطور هم باور خواهند شد؟؟»

آقای محترم، تردید و دودلی این است که شما درباره نوشته‌ها و عقاید خود دارید و نسبت به حقیقت و صحت گمان خود درباره جعلی بودن سفرنامه، ابراز می‌دارید! متأسفانه مطالبی که در تأیید نظر خود دایر بر ساختگی بودن سفرنامه و انکار نسبت تحریر او به شاعر بزرگ و نامدار ایران، نوشته‌اید و دلایلی که در اثبات این عقیده اقامه می‌فرمائید، هیچکدامش کوچکترین ارتباطی به این دعوی که پایه‌اش بر حدس و گمان و وهم نهاده شده، ندارد. اصولاً هیچیک از انتقاداتی که در کتاب «نگاهی نو به سفرنامه» آمده ارتباطی منطقی با ساختگی بودن سفرنامه ندارد، مثلاً یکبار به چشم مؤلف افتاده به کتاب «تصویری از ناصر خسرو» نوشته علی دشتی، آن را گشوده و به عبارت ذیل برخورد کرده (درست مثل کسی که گنجی پیدا کرده باشد) آن را نقل نموده است:

«ناصر خسرو حکیم است و متمایل به مقولات عقلی ولی حکمت در ذهن او آزاد و پویانده نیست بلکه در مرز معتقدات متوقف است..... مثلاً زمانی که احکام شرعی را با موازین عقلی می‌سنجید و بظاهر ناسازگاریهایی احساس می‌کرد، عقل و اندیشه را ناتوان می‌دید...»

مؤلف محترم فکر این را نکرده که دارد عقیده چه کسی را درباره چه کسی نقل می‌کند! ناصر خسرو مردی است بتمام معنی متدین و متعهد و مقید به اصول مذهب. درست بعکس جناب دشتی. شرح عقاید فلسفی و حکمی مردی مانند ناصر خسرو را مردی باید متکلم و شیعه و در کمال اعتقاد به مذهب و دین، نه مؤلف «تصویری از ناصر خسرو» با تمام این احوال ما می‌گوئیم آنچه را آقای دشتی درباره ناصر خسرو در رسوخ علوم عقلی در ذهن او نوشته بفرض که صحیح و درست باشد؟ این موضوع چه ربطی به مجهول بودن سفرنامه دارد و اینکه آن را مأموران کمپانی هند شرقی ساخته‌اند؟ مقولات عقلی در ذهن ناصر خسرو پویانده باشد یا نباشد به ناصر خسرو مربوط است نه به سفرنامه و اگر این دو موضوع را مخلوط کنید گرفتار همان تناقضی خواهید شد که در کتاب به آن اشاره کرده‌اید. بحقیقت شما در مقابل این سؤال قرار دارید که: به سفرنامه اعتراض دارید یا به ناصر خسرو؟ چون شما مدعی هستید که ناصر خسرو سفرنامه ننوشته، پس این اعتراضی که به ناپویانده بودن حکمت در ذهن ناصر خسرو کرده‌اید اعتراضی است که ربطی به سفرنامه ندارد. در حقیقت به ناصر خسرو اعتراض می‌کنید که چرا مباحث عقلی و حکمی در اندیشه تو پویانده نیست و همین اعتراض است که اصلاً به سفرنامه مربوط نیست و همه می‌دانند که سخن نامربوط فاقد ارزش است.

ملاقات ناصر خسرو با قطران در تبریز ظاهراً مطلبی است که به مؤلف محترم بسیار گران آمده و

مندرجات سفرنامه را دربارهٔ این ملاقات بکلی بی‌اساس تلقی کرده‌اند. در اینجا ما دو قسمت از گفته مؤلف را نقل، سپس نظر خود را بیان می‌کنیم: به نقل از سفرنامه نوشته‌اند:

«در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند.»

آقای منصوری مؤلف محترم کتاب در پی مطالب سفرنامه مرقوم فرموده‌اند:

«چون این نوشته بی‌اساس اکثر پژوهشگران و صاحب‌نظران را دچار حیرت کرده و سبب شده است که بر مبنای آن دربارهٔ زبان آذربایجان تفسیرها نموده و نظریات مختلفی ابراز نمایند. ازین رو جا دارد که در این باره بیشتر بحث و فحص شود. کسی که زبان نیکو نداند (چه فارسی چه انگلیسی) نمی‌تواند شعر نیک بگوید. کسی که قادر به گفتن شعر نیک فارسی باشد حتماً به فنون سخنوری آن زبان وقوف کامل پیدا می‌کند.»

آقای مؤلف محترم طبق معمول باز از اول شروع کرده‌اند به منحرف کردن ذهن خوانندگان و برای این کار ابتدا کلمه «زبان» را از عبارت «اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست» حذف کرده‌اند. بعد اضافه کرده‌اند که این نوشته بی‌اساس اکثر پژوهشگران و صاحب‌نظران را دچار حیرت کرده است! در یک کلام از مؤلف محترم سؤال می‌کنیم که به چه دلیل این نوشته که ابتدا از جانب شاعر بزرگی مثل ناصر خسرو عنوان شده و ثانیاً با عبارات ذیل از جانب اسدی طوسی صاحب گرشاسبنامه و فرهنگ لغت فرس تأیید شده، بی‌اساس است؟! اسدی در مقدمه بسیار کوتاه خود بر «لغت فرس» چنین می‌گوید:

«غرض ما اندرین لغات پارسی است که دیدم شاهران را که فاضل بودند ولیکن لغات پارسی کم می‌دانستند و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغت‌ها بیشتر معروف بودند<sup>۱۱</sup>. پس فرزندم حکیم جلیل اوحد اردشیرین دیلمسپار النجمی الشاعر ادام الله عزه از من که ابو منصور علی بن احمد الاسدی الطوسی هستم لغت‌نامه‌ای خواست چنان که بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی و آن بی‌بی بود یا دو بیت...»

حال می‌پرسیم: کجای این سخن بی‌اساس است اگر از سفرنامه و از قول ناصر خسرو باشد شما می‌گوئید بی‌اساس است، این سخن که گفته اسدی شاعر معروف صاحب لغت فرس و گرشاسبنامه است! چگونه این سخن دانشمندان را به تعجب و تحیر افکنده است؟ کدامیک از پژوهشگران و صاحب‌نظران دچار حیرت شده‌اند؟ و حیرت‌شان را از این واقعه، نوشته‌اند که شما آقای مؤلف آن را خوانده و اطلاع یافته‌اید؟ این قصه از بس نمونه داشته بصورت واقعیت عینی درآمده نحوی که شاعر بزرگی مانند اسدی را به تألیف فرهنگی برای رفع این نقیصه واداشته است. آقای

دکتر جلال متینی استاد و رئیس دانشگاه فردوسی در مقاله‌ای که در مجموعه یادنامه دقیقی نوشته‌اند چنین یادآور می‌شوند<sup>۱۵</sup>:

«از این اشاره صریح معلوم می‌گردد که مشکل فهم اشعار دقیقی و منجیک و دیگر دری‌گویان منحصر به قطران تبریزی نبوده است بلکه همه شاعران فاضل معاصر اسدی طوسی نیز که در قرن پنجم هجری در آذربایجان و اران می‌زیستند<sup>۱۶</sup> در درک برخی از کلمات متداول در زبان شاعران خراسان و ماوراءالنهر که اسدی از زبان ایشان به «پارسی» یاد کرده است با مشکلاتی مواجه بوده‌اند و اسدی برای آنکه شاعران اران و آذربایجان شعر شاعران خراسانی را بطور کامل دریابند به تالیف «لغت فرس» دست زده است.»

دکتر متینی در جای دیگر نوشته است: از عبارات ناصر خسرو هم که نوشته است: در تبریز قطران نام شاعری را دیدم... الخ برمی‌آید که قطران تبریزی که در آن روزگار یقیناً به زبان آذری<sup>۱۷</sup> سخن می‌گفته قادر بوده است شعرهای دقیقی و منجیک و بقیاس آن و با احتمال بسیار قوی آثار شاعران و نویسندگان خراسانی و ماوراءالنهری معاصر این دو تن را بخواند و بفهمد متنها در فهم کامل این اشعار مشکلاتی داشته و برخی از واژه‌هایی را که در اشعار دقیقی و منجیک بکار رفته بوده است نمی‌فهمیده و معنی همین کلمه‌ها را از ناصر خسرو می‌پرسیده است، زیرا اگر لهجه آذری با زبان دری تفاوت کلی داشت برای قطران ممکن نبود تا این درجه در ادبیات دری غور کند و مفهوم آن را دریابد و ضمن چند دیدار معانی مشکل موجود در این دو دیوان را بتوسط ناصر خسرو قبادیانی مرتفع سازد، آنچه این حدس را تأیید می‌کند مقدمه بسیار رکوتاه اسدی طوسی است بر کتاب لغت فرس که خود تالیف کرده و مادر ابتدای این مبحث آن را نقل کردیم. باین ترتیب بخوبی روشن شد که این نوشته سفرنامه ناصر خسرو نه تنها بی‌اساس نیست و هیچیک از پژوهشگران و صاحبان نظران را دچار حیرت نکرده و باعث و محرک تفسیرهای گوناگون درباره زبان آذربایجان نشده و نظرهایی که تاکنون درباره این موضوع ابراز شده، مختلف و مخالف یکدیگر و متناقض نبوده بلکه در کلیه کتابهایی که درباره زبان آذری نوشته شده، تا آنجا که اطلاعات من اجازه می‌دهد، نوعی همفکری و اتحاد سلیقه بر اثر اتحاد منابع وجود دارد که جالب توجه است<sup>۱۸</sup> (البته در مطالعه مسائل نظری احتمال بروز اختلاف دید و سلیقه وجود دارد که آنها جزء طبیعت کار است.) اما اینکه مؤلف محترم مرقوم فرموده‌اند: «کسی که زبان نیکو نداند (چه فارسی چه انگلیسی!) نمی‌تواند شعر نیک بگوید. کسی که قادر به گفتن شعر نیک فارسی باشد حتماً به فنون سخنوری آن زبان و قیوف کامل پیدا می‌کند.» اگر مراد مؤلف از این عبارت این است که چون قطران شعر خوب می‌گفته پس زبان فارسی را هم خوب می‌دانسته باید باطلاعشان برسانیم که این استدلال اصلاً صحیح نیست. زیرا ما در کشورمان شاطر عباس صبحی و کفّاش خراسانی و حجاز زرنندی و امثال آنها زیاد داشته‌ایم که شعر خوب می‌گفته‌اند ولی زبان فارسی را حتی در حد شناخت فعل و فاعل هم نمی‌دانسته‌اند. عکس آن



نیز صادق است. بدین معنی که بسیار کسان هستند که زبان فارسی را بسیار خوب می‌دانند ولی شعر نمی‌توانند بگویند مثل مرحوم محمد علی فروغی و امثال ایشان.

اما «زبان فارسی» که حکیم ناصر خسرو می‌گوید: «قطران آن را نیکو نمی‌دانست» که آقای دکتر دبیرسیاقی در حاشیه صفحه ۹ سفرنامه چاپ خودشان (انجمن آثار ملی) نوشته‌اند: (مراد فارسی دری است<sup>۱۹</sup>). بگمان من همان مطلبی است که ما از قول آقای دکتر متینی در ابتدای بحث مربوط به قطران نقل کردیم. بدین معنی که قطران اشعار منجیبک و دقیقی را می‌خوانده و می‌فهمیده متتها در بعضی لغات و مفاهیم استثنائی آن اشکالاتی داشته که از ناصر خسرو حل آنها را خواسته و شاعر بزرگ خراسان هم معنی آن اشعار را برای او روشن کرده است مثل شاگردان دوره دکترای ادبیات فارسی که با آنکه فارسی را خوب بلدند. در فهم بعضی اشعار فردوسی یا انوری یا خاقانی، درمی‌مانند و از استادان آن دوره برای حل آن اشعار کمک می‌گیرند.

بعد از تمام این درفشانی‌ها در مورد شاعری و سخنوری و دانستن نیکوی زبان، مؤلف محترم اظهار عقیده می‌کنند که «دقیقی و منجیبک اصلاً دیوان نداشته‌اند» خوب نداشته باشند. اشعار این دو شاعر روی اوراق متفرق و کاغذهای برگ برگ نوشته شده بود. قطران همان اوراق پراکنده را نزد ناصر خسرو برده و مشکلات خود را از روی همان برگها برای او خوانده و از او درخواست حل و توضیح آنها را کرده است. تا اینجا اشکالی ندارد؟ ولی مؤلف محترم دامنه ایرادات نیشغولی را رها نمی‌کند و راه دیگری برای طرح مسئله جدیدی پیدا می‌کند و آن عدم حضور قطران است در تبریز در سال ۴۳۸. در اینجا ما هم یک سؤال مطرح می‌کنیم و از مؤلف محترم می‌پرسیم که این مسئله چه ربطی به جعلی بودن سفرنامه دارد؟ اگر آن دو شاعر دیوان داشتند و اگر قطران در تبریز حضور داشت سفرنامه را مأموران کمپانی هند شرقی نمی‌توانستند بسازند؟ اگر منجیبک و دقیقی اشعار خود را در مجموعه‌های مدون کرده بودند (که حتماً کرده بودند) آنگاه می‌توانستیم بگوئیم که سفرنامه را حتماً ناصر خسرو نوشته است؟؟

نکته دیگری که در کتاب آقای منصوری جالب توجه و سؤال انگیز است این است که مؤلف محترم این اطلاعات وسیع ادبی بخصوص در زمینه استعمال تاریخی لغات را از کجا و چگونه بدست آورده‌اند؟ همینطور یکمرتبه جعبه لوح محفوظ خود را باز و ابتدا بساکن ادعا می‌کنند که: «اصطلاح» «خالصه» را در عبارت... بکار برده است. «این واژه نه تنها در دوره غزنویان مصطلح نبوده، سلجوقیان هم آن را بکار نبرده‌اند». خوانندگان توجه دارند که مؤلف محترم نگاهی نو... چه ادعای بی‌دروپیکری را مطرح می‌کنند<sup>۲۰</sup>؟ اگر کسی فرهنگ تاریخی زبان و لغت فارسی را هم زیر بغل داشته باشد به آسانی نمی‌تواند چنین حرفی بزند<sup>۲۱</sup>، ادعائی که باید یک پهنه چهارقرنی از تاریخ و یک عرصه جغرافیائی از بلخ تا بغداد را بپوشاند! آیا دوستان ما کسی را می‌شناسند که بتواند در عرصه پهناور ادبیات فارسی چنین ادعائی بکند؟ اصولاً چنین ادعائی را چگونه می‌توان عنوان کرد؟ و باثبات رسانند؟ در حالی که خانم دکتر ا.ک.س. لمتون، استاد ادبیات فارسی در دانشگاه لندن در

کتاب بزرگ و معتبر مالک و زارع در ایران، نوشته‌اند<sup>۲۲</sup> «هرچند قسمت اعظم امپراطوری سلجوقی از نظارت مستقیم سلطان خارج و بعنوان اقطاع بدیگران واگذار شده بود با اینهمه در جاهای مختلف املاکی بعنوان املاک «خالصه» یا املاک مخصوص سلطان وجود داشت و این املاک را در بعضی موارد امیران و دیگران اجاره می‌کردند. در کتب قدما ذکری از اینگونه املاک که در بسطام و ری و مرو و کوفه بوده به میان آمده است.<sup>۲۳</sup> این اصطلاح خالصه را مؤلف مالک و زارع در ایران در چندین موضع دیگر بخصوص در فصل‌های مربوط به «اداره کردن در آمدهای مملکتی» و «سلجوقیان و روش اعطای اقطاع» و «منشاء تاریخی استیلای عرب» و در صفحات ۷۶ و ۷۸ و ۸۲ و ۸۵ کتاب خود ذکر کرده است. از اینها گذشته آیا می‌شود دقیقاً تعیین کرد که چه کلمه‌ای از چه تاریخی «مصطلح» شده است؟ مگر اینکه مرادمان از «اصطلاح» استعمال در متون باشد که آنهم خالی از مسامحه نخواهد بود زیرا بسیار محتمل است که متنی دستخوش انقلابات تاریخی شده یا اصلاً چاپ نشده باشد و این هر دو احتمال در کشور ما به واقعیت بسیار نزدیک است.

مؤلف محترم نگاهی نو به سفرنامه ناصر خسرو چون اصل ادعاشان که ساختگی بودن سفرنامه است بر پایه توهم و گمان شکل گرفته و در واقع یک امر خیالی را خواسته‌اند صورت واقعی بدهند، استدلال‌ها و استنادات به کتب و منابع از جانب ایشان نیز صورت خیالپردازی و تصور دارد. مثلاً هرجا بنویسند: «این کلمه در آثار فلان عهد بکار نرفته است»، این سخن ایشان در واقع خالی از اعتبار است، زیرا ایشان مسلماً کلیه آثار آن عهد را نخوانده‌اند، بفرض هم که خوانده باشند (البته بفرض محال) لغات و کلمات آن آثار را ضبط و فهرست نکرده‌اند تا بتوانند بگویند این کلمه در این آثار وجود دارد یا ندارد، باین جهت وقتی می‌گویند: «فلان کلمه در آثار فلان عهد بکار نرفته» در حقیقت با عرض معذرت: «بلوف می‌زنند» یا با اصطلاح ما بچه‌های جنوب تهران: «خالی می‌بندند» در حالی که یک محقق نباید جائی بخوابد که آب زیرش برود، محقق وظیفه‌اش روشن کردن حقایق است نه دعوی بیهوده و توخالی!! مثلاً وقتی می‌نویسند واژه «قلاوز» در اصطلاحات دیوانی زمان سلجوقیان دیده نمی‌شود باید دانست که «قلاوز» یا «قلاووز» اصلاً اصطلاح دیوانی نیست، از اصطلاحات نظامی و سپاهی است و بمعنی سوارانی است که برای محافظت لشکر در بیرون قرارگاه سپاه مستقر می‌داشته‌اند.<sup>۲۴</sup> (چیزی شبیه «دژیان» در اصطلاح امروز) مؤلف محترم شاید به کتاب «اصطلاحات دیوانی در دوره غزنوی و سلجوقی» مراجعه کرده و آن را ندیده‌اند خیال کرده‌اند که این کلمه جزء اصطلاحات دیوانی زمان سلجوقیان نیامده است. ثانیاً اینکه این کلمه چه اصطلاح دیوانی باشد چه سپاهی، در عصر سلاجقه رایج بود و شعرای عهد سلجوقیان آن را بکار برده‌اند. منجمله این کلمه در شعر سوزنی سمرقندی و مولانا جلال‌الدین مولوی هم آمده است،<sup>۲۵</sup> خوانندگان توجه دارند که سلاجقه بطور کلی از ۴۲۹ تا ۷۰۰ هجری در مناطق مختلف حکومت کرده‌اند،<sup>۲۶</sup> سوزنی که در ۵۶۲ یا ۵۶۹ فوت کرده در سالهای آخر قرن پنجم متولد شده است. تولد مولانا جلال‌الدین در ۶۰۴ و وفاتش در ۶۷۲ بوده است، پس زندگی این هر دو شاعر که از

نام آورترین شعرای زبان فارسی‌اند داخل در محدوده حکومت و عهد سلاجقه است. در نتیجه این ادعا که می‌گوید: «واژه «قلاوز» ترکی را بکار برده است. این واژه در اصطلاحات دیوانی زمان سلجوقیان دیده نمی‌شود.» ادعائی است بیجا و بکلی مردود. ضمناً هیچ مسئله‌ای را هم حل نمی‌کند و هیچ مشکلی را برای مؤلف نمی‌گشاید زیرا هیچ ربطی به جعلی بودن سفرنامه ندارد. بیشتر کلماتی که مؤلف محترم، بکار بردن آن را عیب گرفته تابع همین حکم کلمه قلاوز است. مثلاً درباره کلمه «سیاق» نوشته‌اند که «در نیمه اول قرن پنجم معمول نبوده و بجای آن کلمه «شمار» بکار می‌رفته است. سیاق در زمان ملکشاه سلجوقی مرسوم گشت.» ناصر خسرو در ۳۹۴ تولد و در ۴۸۱ وفات یافته، ملکشاه از ۴۶۵ تا ۴۸۵ سلطنت کرده است، پس تقریباً بیست سال از عمر ناصر خسرو مقارن پادشاهی ملکشاه بوده است، باین جهت هیچ اشکالی در بکار بردن کلمه سیاق از جانب ناصر خسرو وجود ندارد، تازه این در صورتی است که مؤلف در این گفته مرسوم شدن کلمه سیاق در عهد ملکشاه مصاب باشند که متأسفانه تاکنون چنین اطمینانی بوجود نیاورده‌اند. اصولاً اظهار فضل‌های مولف محترم نسبت به استعمال لغات و تاریخچه آنها، بسیار بی‌پایه و خالی از دقت و اتقان است و بی‌اطلاعی و ضعف تتبع ایشان را بیشتر از هر موضوع دیگر برملا می‌کند. ایشان اگر از سر این ادعا که «سفرنامه را مأموران انتلیجنت سرویس یا کارمندان کمپانی هند شرقی ساخته‌اند» پائین بیایند هیچگاه گرفتار این تناقض گویی‌ها و نابجا ادعا کردن‌ها نخواهند شد. تمام این گرفتاریها معلول این ادعای خیالی و توهمی است، برای اینکه آن را به کرسی بنشانند ناگزیر سخنان بی‌اساس جدید مطرح می‌سازند. حتی استعمال لغت را هم در ما وضع له به شخصیت برجسته‌ای مثل ناصر خسرو اجازه نمی‌دهند و به او ایراد می‌کنند که چرا لغت غیر مصطلح بکار برده است؟ غافل از اینکه ناصر خسرو شخصیتی است که هر لغتی را در هر موضوعی بکار برده عملش برای فارسی زبانان حجت است و باید سرمشق قرار گیرد. چنانکه لغات فلسفی فارسی زادالمسافرین امروز سرمشق کلیه مشتغلین به فلسفه و کلام است.

آقای مؤلف نوشته‌اند: ۲۷

«در سفرنامه نام شخصیت‌های موهوم و افرادی ناشناس با القاب و عناوین مختلف درج شده است که از نام و نشان و سرگذشت آنان در منابع دیگر آن زمان اثری دیده نمی‌شود مانند...»

بعد پانزده اسم و لقب را برشمرده‌اند و یک مرتبه بیاد یکی از قطعات فریدون توللی افتاده و آن را از کتاب التفاهیل نقل کرده‌اند. البته هر نویسنده حق دارد هنگام نوشتن به یاد هر چه دلش می‌خواهد بیفتد ولی در اینجا این آقای مؤلف است که این اسامی را پشت سر هم ردیف کرده است نه ناصر خسرو، زیرا آن شاعر بزرگ، در مسیر مسافرت دور و دراز خود هر جا به شخصی یا کسی برخورده که ذکر نام او را لازم دانسته. اسم یا لقب یا عنوان او را نقل کرده و بهیچوجه پانزده اسم را پشت سر هم ردیف نکرده تا با کار آقای توللی قابل قیاس باشد. این دسته گل را خود مؤلف محترم

نگاهی نو... به آب داده‌اند ثانیاً ایشان طبق معمول به هیچیک از کتب رجال و انساب و تراجم احوال مراجعه نکرده‌اند تا بفهمند که این اسامی در تاریخ شناخته شده‌اند یا نه؟ و اصلاً به روی مبارک خودشان نیاورده‌اند که صاحبان این نامها، در فهرست نامهای کسان و جایها و نسبت‌ها و قبیله‌ها و کتاب‌ها، در سفرنامه چاپ آقای دکتر دبیرسیاقی از صفحه ۱۹۳ ببعده، شناسانده شده‌اند.<sup>۲۸</sup> واضح است از میان کسانی که ناصرخسرو با ایشان برخورد کرده عده‌ای سرشناس و معروف حوزه زندگی خود بوده‌اند و عده‌ای شهرتی نداشته‌اند و بهرحال تمامی آن پانزده تن که مؤلف محترم در صفحه ۱۸ کتاب خود نام برده است در «فهرست نامهای کسان... سفرنامه چاپ آقای دکتر دبیرسیاقی توضیح و معرفی شده‌اند و در مورد ایشان هیچگونه ابهامی وجود ندارد و بهرحال شناسائیشان بهمان اندازه که آمده ظاهراً کافی بوده است. آقای مؤلف نوشته‌اند:

«معلوم نیست ناصرخسرو دبیر مستعفی و برادر مجهول الهویته‌اش در مصر به چه کاری اشتغال داشتند؟ و در آن سالهای قحطی و شیوع بیماری چگونه اصرار معاش می‌کردند و محل و مسکن آنان کجا بوده است؟ (صفحه ۱۴ کتاب نگاهی نو...»

و در جای دیگر می‌نویسند:

«جهانگرد ما توصیف شهرهای مرزی ایران و ترکیه و سواحل شرقی و جنوبی دریاچه وان و پایتخت پادشاهان اورارتو و ارمنستان را با چند سطر به سر آورده خود را به بدلیس می‌رساند. از این شهر هرچه بیشتر می‌رود چشم و گوش و زبان و دلش بازتر می‌شود و ذوق بیخ بسته‌اش می‌شکوفد. (صفحه ۶۴ نگاهی نو...»

و در صفحه‌ای دیگر که شاعر گرانمایه شرح سفر خود را در بصره می‌نگارد جناب مؤلف

«نگاهی نو به...» به این ترتیب نسبت به آن، قلمفرسایی و شیرین‌زبانی می‌فرمایند:<sup>۲۹</sup>

«چون درست بنگریم می‌بینیم ناصرخسرو در بیستم شعبان سنه ثلاث و اربعین و اربعمائه (۴۴۳) به بصره وارد شد (سفرنامه ص ۱۵۳) چند روزی هم در پی گرمابه و ارسال نامه و تهیه جامه سپری کرده، اکنون تاریخ را بیست و اند روز جلو کشیده و روزهای بین راه لحساب و بصره را هم به حساب ایام اقامت در خانه وزیر می‌گذارد. این داستان شیرین‌کاری‌های ملانصرالدین را به یاد می‌آورد. از ملانصرالدین پرسیدند: آقا ملاً رمضان امسال چند روز روز گرفتگی؟ پاسخ داد ۴۵ روز خورده‌ام. گفتند: ملاً تمام ماه رمضان ۲۹ یا سی روز بیش نیست، شما چگونه چهل و پنج روز روز خورده‌ای؟ ملا جواب داد: خوردم، دیدم خوشم می‌آید پانزده روز هم از رمضان سال آینده خوردم به ناصرخسرو هم لابد در خانه وزیر خوش گذشته که بیست روز پیش از ورود بصره را جزو ایام اقامت در مهمانسرای وزیر مخلوع آورده است...»

خوانندگان قطعاً خوب توجه دارند که گذشته از لحن نامطبوع و بکارگرفتن کلمات و عبارات

سخیف در مورد شاعر بزرگ ایران و برادر گرامی اش (و این بهیچوجه شایسته قلم یک محقق نیست) که مؤلف محترم در کتاب خود اعمال کرده اطلاق بعضی تعبیرات خارج از نزاکت و ظرافت اخلاقی و ادب نسبت به شاعر عالیقدر و حکیم دانشمند و بزرگ ایران، بکلی دور از انصاف و معدلت روحی است. ضمناً مؤلف محترم لازم است به این سؤال پاسخ دهند که اگر طرز گذران و معاش مسافران در مصر روشن می شد این سفرنامه جعلی نبود؟ اگر برادر ناصر خسرو و آنطور که شما صفت زشتی برای او ذکر کرده اید، نبود، سفرنامه از ساختگی بودن درمی آمد؟ حقیقت این است که با آنکه چندبار تکرار کرده ایم، این سخنان بهیچوجه به جعلی بودن سفرنامه ربطی ندارند و آنرا ثابت نمی کنند و چنانکه گفته شد نزدیک به تمام ایرادات مؤلف فاقد ارزش علمی است.

در ابتدای این مقال باطلاع خوانندگان رسانده شد که چون تمامی صد و هفتاد و یک صفحه کتاب «نگاهی نو به سفرنامه ناصر خسرو» انتقاد از سفرنامه و نویسنده بزرگ آن است و بنای اصلی انتقادات بر یک توهم بزرگ و تخیل سهمگین نهاده شده که اگر می خواستیم به کلیه آنها پاسخ بدهیم مثنوی هفتاد من کاغذ می شد، بدین لحاظ برای پرهیز از خسته کردن خوانندگان گرامی از ادامه نقد کتاب «نگاهی نو به سفرنامه ناصر خسرو» خود داری می کنیم و برای نویسنده آن، گفتار نیک و پندار نیک و رفتار نیک و تخیل سالم و اندیشه پاک و بالاخره هدایت الهی، آرزو داریم.

ناگفته نماند که کتاب «نگاهی نو به سفرنامه ناصر خسرو» بیش از بیست غلط چاپی دارد.

#### یادداشت ها:

۱. تعداد زیادی از انتقادات چنین است: چرا فاصله دو شهر را که پنج منزل بوده در بیست روز طی کرده ولی فاصله دو شهر دیگر را که سی منزل بوده مثلاً در پانزده روز پیموده است؟ یا چرا در فلان دهکده دوازده روز اقامت کرده و در شهر بزرگ فلان در روز بیشتر توقف نکرده است؟ ما چون بین این اشکالات و معمول بودن سفرنامه ارتباطی نیافتیم بدانها پاسخی ننوشتیم.

۲. صفحه ۳۴ و ۳۵ کتاب نگاهی نو به سفرنامه...  
 ۳. منظور نویسنده از این عبارات روشن نیست: سفرنامه «اخیر» و «حاضر» کدام است؟ از «دو نوشته قبلی» مراد کدام نوشته هاست؟ «این یکی» کدام است که با مهارت خاص تدوین شده است؟ «مهارت خاص» یعنی چه؟ و اصولاً «مهارت خاص» چه جور مهارتی است؟ از یک طرف می گویند که آن را جعل کرده اند. از طرف دیگر می گویند: «با مهارت خاص تدوین شده» اگر با مهارت خاص تدوین شده معمول بودن آن را شما از کجا دریافتید؟

۴. کتاب «ایران و قضیه ایران» نوشته لرد کرزن، ترجمه وحید مازندرانی جلد دوم ص ۲۵/ لرد کرزن سالها نایب السلطنه هند و از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۵ وزیر امور خارجه انگلستان بوده است. مطالبی که لرد کرزن در کتاب هزار و پانصد صفحه ای خود (ایران و قضیه ایران) بقول مؤلف نگاهی نو ..... بعنوان مأخذ از سفرنامه استفاده کرده همین دو سه سطر ذیل است: (در بحث از تاریخ اصفهان) «ناصر خسرو که در سال ۱۰۵۲ میلادی، چندی بعد از محاصره (طغرل) در آنجا بود می نویسد که: شهر بعد از گرفتاریهای محاصره، تجدید حیات نموده و حوزه محصوروری را که سه فرسخ و نیم محیط آن بود تشکیل میداده است.» (ج ۲ صفحه ۲۵

۵. نگاه کنید به مقدمه دیوان ناصر خسرو (چاپ ۱۳۰۴-۱۳۰۷ تهران) صفحه ۶۱ = ۶۱ بقلم سید حسن تقی‌زاده.

۶. این قسمت از مواردی است که ناگزیر به تکرار شده‌ایم. چون مؤلف محترم در چند مورد این مطلب را نوشته‌اند که: «اسم سفرنامه و نویسنده آن در هیچ کتابی برده نشده است» در صورتیکه نام کتبی که از سفرنامه ذکر کرده‌اند غیر از آنچه ما قبلاً نوشتیم، در مقدمه دیوان ناصر خسرو چاپ تهران آمده است.

۷. سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی نوشته آقای محمّد تقی بهار (ملک‌الشعرا) چاپ ۱۳۲۱ تهران جلد دوم صفحه ۱۵۲.

۸. برای اطلاع مؤلف محترم یادآور می‌شود که نسخه تاریخ بیهقی نیز بسیار کم است. این کتاب ظاهراً بار اول در کلکته باهتمام کاپیتن ویلیام ناسولیس انگلیسی در ۱۸۶۲ و بار دیگر در تهران زیر نظر مرحوم ادیب پیشاوری در تاریخ ۱۳۰۷ بطبع رسیده و پس از آن چاپهای مرحوم دکتر فیاض است.

۹. مجله ارمن‌خان سال سیزدهم شماره اول ص ۲۸ و ۲۹ مقاله تاریخ بیهقی بقلم عباس اقبال.

۱۰. از این تعبیر «آنچه در سفرنامه بیشتر ذوق را می‌زند» بخوبی دانسته می‌شود که نویسنده محترم نگاهی نو اهل تهران نیستند زیرا تهرانی‌ها در این مورد تعبیر دیگری دارند.

۱۱. صفحه ۲۳ کتاب «نگاهی نو به سفرنامه ناصر خسرو».

۱۲. پایان سفرنامه را ما از روی چاپ آقای دکتر دبیرسیاتی (در ردیف انتشارات انجمن آثار ملی شماره / ۱۲۰) از صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵ نقل کردیم.

۱۳. در کتاب نگاهی نو... عبارات پایانی سفرنامه تا اینجا نقل شده و بقیه را نقل نکرده‌اند.

۱۴. کشف الظنون بند ۴۲۶، حاج خلیفه نام لغت قطران را «تفاسیر فی لغة الفرس» ذکر کرده است.

۱۵. یادنامه دقیقی طوسی (مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات بمناسبت مجلس بزرگداشت هزاره دقیقی در دانشگاه فردوسی) شورای عالی فرهنگ و هنر. مقاله: «دقیقی زبان دری و لهجه آذری از صفحه ۵۴ تا ۷۴».

۱۶. وفات اسدی را سال ۴۶۵ نوشته‌اند، در نتیجه تولد او را می‌توان در دو دهه آخر قرن چهارم حدس زد.

۱۷. مؤلفان تازی و ایرانی زبان آذری را الاذریه، الاذریسی، زبان آذربایجان، زبان آذربادگانی و زبان آذربایجانی هم گفته‌اند.

۱۸. کسانی که بخواهند درباره گویش آذری مطالعه کنند باید اولاً به کتاب «زبان دیرین آذربایجان» پژوهش و نگارش دکتر منوچهر مرتضوی چاپ تهران ۱۳۶۰ - شماره ۱۲ سلسله انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی. ثانیاً به کتاب «زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران» نوشته ناصح ناطق. چاپ تهران ۱۳۵۸. شماره ۱۱ از همان انتشارات. ثالثاً رساله بسیار معروف «آذری یا زبان باستان آذربایگان» نوشته محقق نامدار استاد سید احمد کسروی تبریزی، مراجعه کنند. در این سه کتاب کلیه منابع مطالعه گویش آذری، فهرست و معرفی شده است.

۱۹. آقای دکتر مرتضوی در صفحه ۳۶ کتاب «زبان دیرین آذربایجان» نوشته‌اند: برای دانستن معنی دقیق «فارسی» در تعبیر ناصر خسرو کافی است آن را با واژه فارسی در دیگر اسناد تاریخی بسنجیم.

۲۰. صفحه ۱۶ کتاب «نگاهی نو به سفرنامه ناصر خسرو».

۲۱. البته تمام کسانی که اهل کتاب و مطالعه هستند می‌دانند تنها کتابی که با نام «فرهنگ تاریخی زبان فارسی» تألیف شده همان است که مرحوم دکتر پرویز ناتل خانلری تهیه کرده و تا حرف الف و ب آن تدوین و بوسیله بنیاد فرهنگ ایران چاپ و منتشر شده است.

۲۲- ترجمه فارسی آقای منوچهر امیری چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب صفحه ۱۴۲

۲۳- عتبة‌الکتابه ورق ۱۱۰ و ۱۴۰ و ۱۴۳ و ۱۳۱ و ابن اثیر ج ۱۰ ص ۸

۲۴- برهان قاطع باهتمام دکتر محمّد معین جلد سوم ص ۱۵۳۷

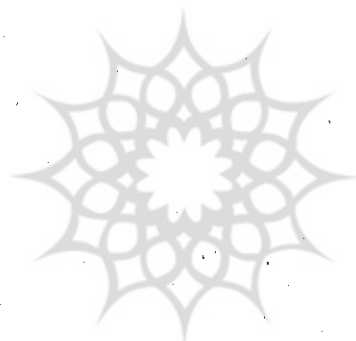
۲۵- نگاه کنید به لغت‌نامه دهخدا در حرف «ق»

۲۶- رجوع کنید به کتاب «طبقات سلاطین اسلام» بخش سلاجقه.

۲۷- کتاب نگاهی نو به... صفحه ۱۸.

۲۸- آقای مؤلف «نگاهی نو به...» ظاهراً فرصت مراجعه به فهرست اعلام کتابی که مورد مراجعه و انتقادشان بوده، ندانسته‌اند و الاً با یک نگاه اجمالی به سفرنامه مصحح دکتر دبیرسیاکی، چاپ انجمن آثار ملی مشکلتان حل می‌شد.

۲۹- مؤلف نگاهی نو... با آنکه می‌خواست نشان بدهد که منحصرأ «سفرنامه» را به نقد گرفته است در این قسمت نیت اصلی خود را بروز داده و به ساحت مقدّس شاعر گرانمایه و عظیم‌القدر ایران جسارت ورزیده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی